



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۶۶	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۲۰
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

اشکال بر روش چهارم در حل اشکال دور

مسلک متمم جعل میرزای نایینی را بیان کردیم و گفتیم این روش، روش چهارم برای دفع اشکال دور در اخذ علم به حکم در موضوع خود حکم است؛ ولی حق این است که این مسلک متمم جعل، صد در صد مسلک غیر صحیحی است و به هیچ وجه این مسلک نمی تواند مشکل دور را حل کند و ما بر این مسلک اشکالاتی داریم:

اشکال اول

[ایشان فرمودند] حاکم در مقام حکم نمی تواند موضوع حکم یا متعلق حکم خود را نه مطلق بدارد و نه مقید؛ بلکه مهمل [قرار می دهد]. [اشکال ما این است که] اهمال، نه در عالم حب و بغض معقول است و نه در عالم لحاظ؛ و نمی شود چیزی را دوست داشته باشد و خودش نداند چه چیزی را دوست دارد و دایره محبوب برای او مشخص نباشد. اگر حب و بغضی وجود داشت باشد، متعلق حب و بغض نمی تواند یک امر مجمل و مهمل باشد؛ و همچنین لحاظ نیز به آن - مهمل - تعلق نمی گیرد و اگر مولا بخواهد حکم خودش را جعل کند، حکم متعلق و موضوعی می خواهد، ممکن نیست که این موضوع نه مقید به علم باشد و نه مطلق به علم باشد؛ به هر حال یا علم دخیل در آن است و یا دخیل در آن نیست و صورت سومی ندارد؛ در مقام ثبوت یا علم دخیل در غرض است و یا اینکه علم دخیل در غرض نیست؛ اگر دخیل در غرض بود، قهراً قید - که علم است - لحاظ می شود، اگر دخیل در غرض نبود، اطلاق پیش می آید. و اگر اخذ قید ممکن نبود - همانطوری که ایشان می فرمایند در اینجا اخذ قید ممکن نیست، در این صورت - اینجا اطلاق واجب می شود. اما مشکل از اینجا است که ایشان نسبت بین اطلاق و تقیید را، نسبت عدم و ملکه می داند و می گوید: «اطلاق، عدم تقیید در جایی است که یصلح للتقید، لذا چون تقیید ممکن نیست، اطلاق نیز ممکن نیست»؛ لذا ایشان را به این

تکلف واداشته است؛ ولی چنین چیزی درست نیست و وجدان شاهد بر این است که در جایی که تقیید ممکن نیست، اطلاق وجود دارد. بله؛ ممکن است غرض مقید باشد به قیدی که مولا نتواند این قید را به در یک بیان به مکلف برساند، که در این صورت در دو بیان می‌رساند، که اینجا همان اطلاق و تقیید است و ابتدا مطلق جعل می‌کند و بعد مطلق را تقیید می‌زند؛ بله، در چنین جایی که نمی‌شود قیدی که در غرض دخیل است را به بیان واحد بیان کرد، دو جعل مطلق و مقید معقول است؛ اما معنا ندارد که مولا جعلی بیاورد که مهمل باشد که نه مطلق باشد و نه مقید.

به عبارت دیگر، مولا در عالم لحاظ، یا لحاظ قید می‌کند و یا نمی‌کند و اگر لحاظ قید نکند، می‌شود مطلق و اطلاق چیزی غیر از عدم لحاظ القید نیست.

نسبت بین اطلاق و تقیید

مبنای ما در اینجا مبنای مرحوم استاد شهید است و با مرحوم آقای خویی و مرحوم میرزای نایینی اختلاف داریم. میرزای نایینی که می‌فرمایند نسبت بین اطلاق و تقیید، نسبت عدم و ملکه است؛ مرحوم آقای خویی می‌فرمایند نسبت اطلاق و تقیید، نسبت بین لحاظین متضادین است؛ لحاظ الاطلاق و لحاظ القید (یعنی لحاظ عدم القید و لحاظ وجود القید) و هر دو لحاظی است و به لحاظ نیاز دارد؛ لذا بین اطلاق و تقیید، نسبت تضاد برقرار است و آن دو امرین وجودین هستند. استاد شهید و ما نظرم آن این است که اطلاق، امر عدمی است، یعنی اطلاق، عدم التقیید است. همین که مولا موضوع را لحاظ کند و قیدی را لحاظ نکند، می‌شود اطلاق؛ مثلاً شما که می‌گویید «اکرم العالم» و می‌خواهید «عالم» را مطلق بیاورید، «عالم» را که لحاظ کردید و قید «عادل» را برای آن نیاوردید، می‌شود مطلق؛ نه اینکه «عالم» را لحاظ کنید و لحاظ کنید که «عدم العدل» همراه آن است.

خلاصه حق این است که نسبت بین اطلاق و تقیید، نسبت سلب و ایجاب است و «الاطلاق هو عدم لحاظ القید» و مطلق این است: «لحاظ الموضوع، مع عدم لحاظ قیده» نه اینکه «لحاظ الموضوع، مع لحاظ عدم قید» باشد که بین تقیید و اطلاق تضاد برقرار باشد _ که مرحوم خویی قائل است _ و نه آن است که میرزای نایینی فرمودند که «عدم لحاظ القید، فی ما من شأنه ان یقید» تا عدم و ملکه باشد.

همین موضوع بحث ما مؤید بر این است که نسبت بین آن دو، نسبت سلب و ایجاب است و اگر غرض مقید باشد _ و شکی وجود ندارد که ممکن است غرض مولا از یک حکمی، این باشد که عالم آن حکم، آن را امثال کند مانند جهر و اخفا و قصر و اتمام _ و اگر شارع بخواهد این غرض مقید را لحاظ کند، اگر قید در عالم لحاظ با یک لحاظ ممکن نباشد، با دو لحاظ آن را بیان می‌کند؛ یک بار حکم را روی موضوع مطلق می‌برد، که مطلق می‌شود و بار دیگر موضوع را با قید لحاظ می‌کند که این تقیید آن حکم می‌شود؛ بنابراین در عالم لحاظ، اطلاق و تقیید ممکن است، و همچنین در عالم اثبات نیز همینطور؛ هنگامی که در عالم ثبوت

مشکلی وجود نداشت، در عالم اثبات حتی با همان بیان واحد نیز می‌تواند بیان کند؛ زیرا اصل مشکل در مقام ثبوت است؛ [و هنگامی که اشکال در عالم ثبوت وجود نداشته باشد، در عالم اثبات] با بیان واحد نیز می‌تواند بگوید «يجب الصلاة لمن يعلم وجوبه» و «من علم بوجوب الصلاة، تجب عليه الصلاة» و در مقام اثبات در بیان قید علم و اخذ آن در موضوع حکم مشکلی وجود ندارد؛ و فقط مشکل در عالم ثبوت است که با تعداد لحاظ به نحو اطلاق و تقییدی قابل حل است؛ نه به آن نحوی که مرحوم میرزا می‌فرماید.

بنابراین در اشکال اول، گفتیم که جعل مهمل نمی‌توان وجود داشته باشد؛ و معقول نیست حکمی جعل شود که نسبت به قید نه نسبت اطلاق داشته باشد و نه نسبت تقیید.

اشکال دوم

جعل دوم و متمم جعل، چه کاری می‌خواهد انجام دهد؟ آیا متمم جعل، جعل دیگر است و چیزی به جعل اول می‌افزاید یا خیر بلکه همان جعل اول است؟

اگر جعل اول باشد، که این خلاف غرض و خلاف سخن مرحوم میرزا است که می‌خواهد با متمم الجعل، قید علم را در موضوع جعل اخذ کند. خب اگر در جعل دوم بتوان قید را در موضوع اخذ کرد، چرا در جعل اول نتوان؟ در حالی که فرض این است که جعل دوم، همان جعل اول باشد؛ اما اگر متمم الجعل بخواهد جعل دیگری غیر از جعل اول باشد، برگشتش به اطلاق و تقیید است و این را ما قبول داریم؛ که در این صورت جعل اول می‌شود جعل مطلق و جعل دوم می‌شود جعل مقید.

خلاصه اینکه می‌فرمایید جعل اول، جعل ناقص است و جعل دوم، متمم آن جعل اول است به این معنا که ادامه جعل اول است و جعل دیگری نیست؛ باید گفت: اگر بشود در جعل ثانی که متمم الجعل است، قید علم را در موضوع جعل _ جعلی که فرض این است که همان جعل اول است، نه جعل دیگری _ اخذ کرد، چرا از اول نتواند این قید را اخذ کند؟

لذا ما نمی‌فهمیم متمم الجعل یعنی چه؟ و یا به اطلاق و تقیید بر می‌گردد که این را قبول داریم و معتقدیم آنچه در ذهن مرحوم میرزا بوده، متمم جعل بر نحو اطلاق و تقیید بوده است؛ منتهی چون ایشان اطلاق و تقیید را در اینجا قبول نداشته، ناچار شد که در این گرداب متمم الجعل این چنینی بیافتد.

بنابراین اگر این جعل دوم، جعل دیگری غیر از جعل اول باشد؛ این خلاف فرض است؛ مگر اینکه بازگشتش به اطلاق و تقیید باشد که این اشکالی ندارد.

سوال یکی از شاگردان: در جعل اول نمی‌توانسته قید علم را اخذ کند چون اشکال دور پیش می‌آمده اما با اخذ علم در متمم جعل، اشکال دور را منتفی کرده است؛ لذا در جعل اول قید علم نمی‌تواند اخذ شود، و در متمم الجعل می‌تواند.

پاسخ استاد: در متمم الجعل نیز این مشکل وجود دارد؛ زیرا فرض این است که جعل هنوز تمام نشده است؛ اگر جعل تمام شده باشد، یعنی همان مطلق؛ اما ایشان می‌گویند جعل اول مهمل است و متمم می‌خواهد یعنی جعل اول ناقص است. اما اگر بگویید جعل اول، جعل کاملی است، بنابراین چون جعل کامل است و قیدی نیامده، می‌شود جعل مطلق؛ و اگر بگویید جعل اول، جعل ناقصی است و باید با اخذ علم در جعل، آن جعل اول کامل شود، خوب اگر بتوان با اخذ علم به جعل، جعل را کامل کرد، پس دیگر متمم الجعل چه کاری انجام می‌دهد؟ معنای متمم الجعل این است که همان جعل اول را مقید به علم به جعل می‌کند و فرض این است که جعل دومی نیست تا بخواهد مشکل دور را حل کند.

اما اگر بگویید جعل اول، جعل کاملی است و جعل دوم، جعل مستقلی است؛ برگشت این سخن به اطلاق و تقیید است که ما نیز این را قبول داریم اما مرحوم میرزا این را قبول ندارد و برگشتش کلامش به این است که جعل اول، جعلی کاملی نیست، بلکه جعل ناتمام است و متمم الجعل می‌آید و آن جعل اول را تمام می‌کند.

اشکال سوم

اشکال سوم شاید به شکلی به همان اشکالات برگردد اما با بیان دیگری است:

آیا علمی که در موضوع جعل ثانی اخذ می‌شود، جعل اول را فعلی می‌کند یا فعلی نمی‌کند؟ اگر علم به آن جعل اول، در فعلی کردن جعل اول کافی باشد، معنایش این است که جعل اول تمام است و این علم به آن جعل اول فاعلیت می‌بخشد و آن را محرک می‌کند؛ لذا علم به آن جعل است. به عبارت دیگر: اگر علم به جعل اول، علمی است که جعل اول را فعلی می‌کند، در این صورت معنایش این است که جعل اول، جعل کاملی است اما اگر علم به جعل اول، جعل اول را فعلی نمی‌کند، معنایش این است که جعلی در کار نیست. توضیح اینکه اگر جعل اول انشاء حکم باشد، خود مرحوم میرزا نیز قبول دارد که علم به انشاء حکم از سوی مولا، مستلزم بعث است؛ یعنی علم، باعثیت ایجاد می‌کند؛ و اگر علمی که به جعل اول تعلق می‌گیرد، باعثیت ندارد، معلوم می‌شود در جعل اول، جعل و انشایی در کار نیست.

خلاصه اشکالات ما این است که متمم جعل، یا به اطلاق و تقیید برمی‌گردد، یا اینکه به هیچ چیز معقولی بر نمی‌گردد؛ لذا مشکل اصلی که مرحوم میرزا را به این متمم جعل کشاند، همان نسبتی است که ایشان بین اطلاق و تقیید قائل شد و اطلاق را «عدم القید فی ما من شأنه القید» مقرر فرمود؛ لذا ناچار شد که نتواند اطلاق را در جعل اول تصور کند؛ لذا متمم الجعل را درست کرد؛ درحالی که ما می‌گوییم اگر جعل اول را مطلق نگیریم، متمم الجعل نیز نمی‌تواند مشکلی را حل کند؛ زیرا اگر مطلق نگیریم، مقید هم که نیست، پس معنایش این می‌شود که جعل، جعل نیست و اشکالاتی که گفتیم بر آن وارد خواهد شد.

بنابراین چیزی به نام متمم الجعل نداریم و آنچه وجود دارد، دو چیز است: جعل مطلق و جعل مقید؛ فرقی ندارد که در عالم لحاظ و ثبوت باشد، یا در عالم تحریک و اثبات باشد.